

آیه مباهله و امامت علی (ع)

زهرا امرایی*

محمدجواد رضایی ره**

چکیده

آیه شصت و یکم سوره آل عمران که در جریان مباهله پیامبر با مسیحیان نجران نازل شده و مشهور به آیه «مباهله» است، از روشن ترین دلایل قرآنی بر فضیلت اهل بیت عصمت و به ویژه امیر مؤمنان (ع) است. در این آیه آمده است: «... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ». علمای شیعه، به اتفاق، با استناد به قرائن درون متنی و برون متنی مصداق «انفسنا» را علی (ع) به تنهایی یا محمد (ص) و علی (ع) می دانند. اما دانشمندان سنی در این باره اختلاف نظر دارند. بخش اعظم آنها با توجه به روایات مربوط به شأن نزول آیه هماهنگ با دانشمندان شیعه، مصداق آن را علی (ع) به تنهایی یا پیامبر (ص) و علی (ع) شمرده اند. شیعیان به موجب این آیه علی (ع) را برترین انسان پس از پیامبر اکرم (ص) دانسته و به همین دلیل با حضور او احدی را شایسته رهبری امت اسلام نمی دانند، همان طور که با حضور شخص پیامبر کسی را شایسته رهبری نمی دانند. پاره ای از دانشمندان سنی با این استدلال مخالفت کرده و شبهاتی درافکنده اند. در این مقاله این دیدگاه ها به تفصیل طرح شده و پاسخ شبهات مخالفان عرضه شده است.

کلیدواژه ها: آیه مباهله، امامت، علی (ع)، اهل سنت، شیعه.

* کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شهید مطهری. (نویسنده مسئول) rezaeirah@yahoo.com

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی تهران؛ rezaeirah@yahoo.com

[دریافت ۹۲/۵/۲۰ پذیرش ۹۲/۹/۱۰]

مقدمه

پژوهش‌گران شیعه و سنی، از دیرباز، جریان مباحثه ناتمام پیامبر اسلام با مسیحیان نجران و فرمان خدای تعالی به آن، همچنین گزارش محدثان و مورخان و مفسران درباره این جریان و کیفیت و شأن نزول آیه مباحثه را بررسی و تحلیل کرده‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: ۵۹-۶۱).

غرض اصلی ما در این بررسی و تحلیل اثبات امامت بی‌واسطه علی (ع) بر اساس این آیه شریفه است، گرچه دو نکته دیگر در ضمن بحث به اثبات می‌رسد: یکی حقانیت اسلام در برابر مسیحیت؛ و دیگری برتری همراهان پیامبر در این واقعه، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) بر دیگران.

همه عالمان سنی با غرض اصلی ما مخالف‌اند؛ گرچه برخی از آنها به موجب این آیه با برتری اهل بیت بر دیگران موافق‌اند و برخی دیگر برآنند که گرچه این آیه حاکی از فضیلتی برای این چهار تن است، برتری آنها را بر همه اصحاب پیامبر اثبات نمی‌کند. البته همه آنها در خصوص حقانیت اسلام در برابر مسیحیت با شیعه موافق‌اند.

در این بررسی کوشیده‌ایم، گزارش حادثه و نیز شأن نزول آن را صرفاً از منابع معتبر سنی نقل کنیم تا بتوانیم بر اساس روایات مقبول آنها بررسی و تحلیل خود را انجام داده و لوازم آن را استنتاج کنیم.

۱. واژه‌شناسی

واژه «مباحثه» از ریشه «بهل» گرفته شده است. این ریشه و مشتقات آن در معانی رها کردن و ترک گفتن (زمخشری، ۱۹۶۰: ۷۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۴۹) و نیز لعنت و نفرین کردن به کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۶: ۵۲۲/۱؛ زمخشری، ۱۹۶۰: ۷۱). در بیان ارتباط معنای اول و دوم گفته‌اند که لعنت الاهی، موجب برکنار شدن انسان از رحمت خداوند می‌شود (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۹/۸) و یا آنکه لعن و نفرین گاه همراه با دعا و تضرع بسیار و در نتیجه همراه با توجه کامل دل به خدا و انقطاع از دور و بر خویش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۴۹).

اما در معنای اصطلاحی آن به درخواست نزول لعن و عذاب بر طرف مخالف پس از بی حاصل ماندن بحث و مناظره اطلاق می‌شود (زمخشری، بی‌تا: ۱/۱۴۰) و تنها به مواردی اختصاص دارد که دو طرف برای اثبات موضوعی، غالباً دینی و مذهبی، در مقابل یکدیگر قرار گرفته و از خداوند درخواست لعن و نفرین و نزول عذاب بر طرف دروغ‌گو می‌کنند.

۲. شأن نزول آیه

آیه مباحله در جریان مباحله پیامبر اکرم (ص) با مسیحیان نجران نازل شده است. جریان از این قرار بود که پس از فتح مکه، زمینه مناسبی فراهم آمد تا پیامبر با ارسال نامه‌ها و نمایندگانی به زمامداران کشورهای دیگر آنها را به پذیرش اسلام و یا به رسمیت شناختن دولت اسلامی و التزام به مقررات آن فرا خواند. در راستای همین مکاتبات، پیامبر اکرم (ص) نامه‌ای هم به اسقف نجران، ابوحارثه، نوشت و در آن نامه ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. ابوحارثه برای اخذ تصمیم شورایی تشکیل داد. شورا نظر داد که گروهی به مدینه بروند و از نزدیک با محمد (ص) ملاقات کنند. در پی این تصمیم، عده‌ای از بزرگان نجران انتخاب شدند که در رأس آنها عبدالمسیح، معروف به عاقب، امیر قوم، و ایهم، معروف به سید، و ابوحارثه بن علقمه، اسقف اعظم نجران، نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز، قرار داشتند (ابن‌هشام، بی‌تا: ۱/۵۷۳؛ یعقوبی، ۱۴۱۵: ۲/۸۲؛ بیهقی، ۱۴۱۵: ۵/۳۸۳؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۱/۲۶۷).

آنها به دیدن پیامبر آمدند و با وی به گفت‌وگو پرداختند. پیامبر آنها را به پرستش خدای یگانه و تسلیم شدن در برابر اوامر او دعوت کرد و سپس آیاتی چند از قرآن برایشان خواند و به پرسش‌هایشان پاسخ داد.

پس از آنکه مسیحیان پاسخ‌های پیامبر را نپذیرفتند و به مکابره پرداختند، پیامبر به موجب آیه ۶۱ سوره آل‌عمران از جانب خداوند فرمان یافت که آنها را به مباحله دعوت کند (ابن‌هشام، بی‌تا: ۱/۵۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۳/۲۱۱). هیئت مسیحی نیز پذیرفتند که با پیامبر مباحله کنند و قرار گذاشتند که فردای آن روز در مکان مشخصی در بیرون مدینه حاضر شوند (طبری، ۱۴۱۲: ۳/۲۱۱؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۱/۳۹۸).

صبح فردای آن روز همگان برای تماشای این حادثه بزرگ در مکان مقرر گرد آمدند (مبیدی، ۱۳۶۱: ۲/۱۴۷ و ۱۵۱). پیامبر خدا از مدینه بیرون شد در حالی که عبای موئین سیاه‌رنگی بر دوش داشت. حسین را در آغوش گرفته بود و دست حسن را در

دست؛ و فاطمه پشت سر آن حضرت و علی پشت سر فاطمه به سوی میعادگاه رفتند (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۸/۱). پیامبر و همراهان به نزدیکی دو درخت در آن مکان رسیدند. به دستور پیامبر میان دو درخت را جاروب و مسطح کردند. عبای خود را روی آن دو درخت پهن کرد و همراهان خود، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین، را در زیر آن جای داد و خود در پیش ایستاد و دوش چپ خود را در زیر عبا داخل کرد و بر کمانی که در دست داشت تکیه داد و دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! اینان اهل من هستند» (ابن حنبل شیبانی، ۱۹۹۱: ۱۸۵/۱؛ نیشابوری، بی‌تا: ۷ و ۱۲۱؛ ترمذی، ۱۴۱۸: ۲۹۴/۴ و ۳۰۲/۵؛ طبری، ۱۴۱۲: ۳۰۰/۳؛ بیهقی، ۱۴۱۲: ۶۳/۷؛ حلبی، ۱۴۲۷: ۲۹۹/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۷/۲؛ واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱: ۹۱؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۴/ ۴۶۸؛ دورقی، ۱۴۰۷: ۵۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸۵/۳؛ زرنندی الحنفی، ۱۳۷۷: ۱۰۸؛ ابوری، بی‌تا: ۲۱۷؛ حسکانی، ۱۴۱۱، ۱۶۱/۱؛ میدی، ۱۳۶۱: ۱۵۱/۲؛ ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۳۳۹/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۹/۲؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۳۹۹/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۲/۲؛ ابوحیان آندلسی، ۱۴۲۰: ۱۸۸/۳) و در حق آنها آیه تطهیر را قرائت فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرهم تطهیرا» (احزاب: ۳۲) (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۹/۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸). رسول خدا به همراهانش فرمود آنگاه که من دعا کردم شما آمین بگویید (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۸/۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۹/۲) و سپس به هیئت نمایندگی نجران رو کرد و فرمود: اینان فرزندان ما و زنان و جان‌های ما هستند. شما نیز برخیزید همانند آنها را بیاورید تا مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱۵۹/۱).

در این هنگام سید و عاقب، که این حال را دیدند، رنگ رخسارشان پرید و پاهایشان لرزید و نزدیک بود که مدهوش شوند. یکی از آنها به دیگری گفت: «آیا با او مباحله می‌کنیم؟». دیگری گفت: «مگر نمی‌دانی که هر گروهی که با پیغمبر زمان خود مباحله کردند بزرگ و کوچک ایشان هلاک شدند» (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۲۵۵/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۸/۲). اسقف نجران گفت: «ای نصرانی‌ها، من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند که کوهی را از جای برکنند، خدا دعای آنان را مستجاب می‌کند، هرگز مباحله نکنید که نابود می‌شوید» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۸۶/۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۰/۲؛ ابن عجیبه، ۱۴۱۹: ۳۶۳/۱؛ مظهری، ۱۴۱۲، ج ۲، قسم ۶۱/۱؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۴۵/۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ۱۷۸/۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۱/۲). زود این مرد را دریابید که اگر لب او به نفرین باز

شود ما به اهل و مال خود برنخواهیم گشت (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۲۵۵/۱). و ناگزیر به خدمت حضرت شتافتند و با آن حضرت مصالحه کردند و راضی به جزیه شدند (یعقوبی، ۱۴۱۵: ۸۳/۲؛ حموی، ۱۴۱۷: ۲۶۹/۵؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۶۸/۱) و برخی از آنها نیز به اسلام گرویدند (ابن هشام، بی تا، ۵۷۴/۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۶۸/۱).

از آنچه گذشت روشن می شود که پیامبر برای مباهله کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین را با خود نبرد. گذشته از مستندات یادشده، افراد دیگری نیز به بیان های مختلف این مطلب را مورد اجماع و اتفاق دانسته اند: ابوبکر جصاص (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۹۵/۲)؛ فخر رازی (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸)؛ ابن طلحه شافعی (شافعی، ۱۲۸۷: ۷)؛ حاکم نیشابوری، علاوه بر آن، تصریح به متواتر بودن این حدیث کرده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۰: ۵۰)؛ قاضی ایجی تصریح به صحّت این روایات کرده و جرجانی آن را ثابت شده برای اهل حدیث دانسته است (جرجانی، ۱۴۰۹: ۳۶۷/۸).

از این روست که کسی چون ابن تیمیه نیز، که بسیاری از احادیث مشهور در منقبت و فضیلت علی (ع) را انکار کرده، به ناچار صحّت این حدیث را پذیرفته و اشکالات خود را متوجّه دلالت آن کرده است (ابن تیمیه، ۱۹۸۵: ۳۳/۴).

نکته دیگر آنکه بسیاری از عالمان اهل سنت، چنان که گذشت، گفته اند در این آیه منظور از «خودمان»، پیامبر (ص) و علی (ع) است، منظور از «پسران ما»، حسن و حسین، و منظور از «زنان ما» فاطمه (س) است. به اعتقاد ما، مراد از «خودمان» فقط حضرت علی (ع) است، زیرا داعی غیر از مدعو است و هیچ کس خود را دعوت نمی کند. پس مراد از «أنفسنا» پیامبر نیست، بلکه کسی است که به منزله جان پیامبر اکرم (ص) است که تنها مصداق آن، طبق امتثال رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع) است.

۳. استدلال بر مبنای آیه مباهله

این آیه دلیل محکمی بر افضلیت امام علی (ع) است و چون افضلیت از شرایط امامت و جانشینی پیامبر (ص) است، دالّ بر امامت و جانشینی بی واسطه امام علی (ع) است. این استدلال را متکلمان امامیه از اهل بیت پیامبر (ص) آموخته اند. شیخ مفید در *الفصول المختارة* آورده است:

مأمون عباسی روزی به امام رضا (ع) عرض کرد: بزرگ ترین فضیلت امیرالمؤمنین (ع) که قرآن بر آن دلالت دارد، چیست؟ حضرت فرمود: «فضیلت مباهله». خداوند فرمود: «فمن حاجک ... و أنفسنا ...». آنگاه رسول خدا (ص)

به حکم "ابنائنا" حسن و حسین (ع)، و به حکم "نسائنا" فاطمه (س) و به حکم "انفسنا" امیرالمؤمنین (ع) را فرا خواند و به همراه خود برد. قطعاً کسی بزرگوارتر و برتر از رسول خدا نیست، پس بالضروره کسی برتر از امیرالمؤمنین که به فرموده خداوند چونان خود رسول خداست، نیست» ... مأمون از حضرت رضا پرسید: چرا مراد از «انفسنا» خود پیامبر اکرم (ص) نباشد؟ که در این صورت آن فضیلت برای امیرالمؤمنین ثابت نمی‌شود. امام (ع) فرمود: «این احتمال مردود است؛ چون هرگز کسی خود را به کاری دعوت نمی‌کند، همان‌گونه که آمر، خود را امر نمی‌کند. پس مراد از «انفسنا» نه پیامبر اکرم (ص) است و نه هیچ کس دیگر؛ زیرا پیامبر (ص) جز امیرمؤمنان کسی را برای مباحله دعوت نکرد. بنابراین، مراد از «انفسنا» فقط امیرمؤمنان (ع) است و خداوند امام علی (ع) را به منزله نفس پیامبر اکرم (ص) قرار داده است». مأمون گفت: اذا ورد الجواب سقط السؤال (مفید، ۱۴۱۳: ۳۸/۲).

تحت تأثیر این تعالیم متکلمان شیعه دست کم دو استدلال بر اثبات امامت بلافصل علی (ع) پرداخته‌اند:

۱. همه مسلمانان معتقدند پیامبر اکرم (ص) برترین انسان است. از طرف دیگر، حضرت علی (ع) بر طبق آیه مباحله چونان نفس پیامبر اکرم (ص) است و در نتیجه در همه کمالات و فضایل، به جز مقام نبوت، همتای اوست. نتیجه آنکه حضرت علی (ع) در رتبه پس از پیامبر اکرم (ص) برترین انسان و حتی برتر از پیامبران پیشین است. روشن است که با همین استدلال برتری امام علی (ع) بر سایر اصحاب هم به طریق اولی اثبات می‌شود. حال، می‌توان گفت پس از رسول خدا (ص)؛ الف. علی (ع) برتر از همگان است.

ب. کسی که برتر از همگان است، در حقیقت امام است؛ زیرا امامت و ولایت مفضول بر افضل قبیح است.

ج. علی (ع) پس از رسول خدا (ص) در حقیقت امام است.

۲. خدای متعال در آیه مباحله علی را نفس پیامبر خوانده است. بدیهی است که نفس پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) در واقع یکی نیست. پس مقصود از این تعبیر بیان برابری علی (ع) با پیامبر اکرم (ص) است. از طرفی، ما به دلایل بیرونی می‌دانیم که پیامبر واجد فضیلت پیامبری و امیرالمؤمنین فاقد آن است. پس، این آیه دلالت بر

برابری امام علی (ع) و پیامبر اکرم (ص)، به جز فضیلت پیامبری، دارد؛ و به تصریح قرآن کریم «پیامبر نسبت به خود مؤمنان اولی به تصرف است» (احزاب: ۶) و کسی که برابر با شخصی است که نسبت به خود مؤمنان اولی به تصرف است، او نیز نسبت به خود مؤمنان اولی به تصرف است. بنابراین، امام علی (ع) در حقیقت پس از پیامبر (ص) بر همه مؤمنان اولی به تصرف است، از جمله بر خود خلفای سه‌گانه (نک: حلی، ۱۴۰۷: ۱۷۷-۱۷۹؛ حلی، ۱۳۷۵: ۲۱۸).

۴. سنجش و پاسخ به اشکالات

متکلمان سنی در برابر این استدلال امامیه، به انحای مختلف کوشیده‌اند در آن اشکال کنند و آن را بی‌اعتبار جلوه دهند. برای نیل به این هدف حتی از انکار بدیهیات روی نگردانده‌اند. گاه در حضور امام علی در آن جریان تردید کرده‌اند، گاه آن را فضیلتی ندانسته‌اند، گاه دیگران را در این فضیلت شریک ساخته‌اند، گاه علی (ع) را مصداق «ابنائنا» خوانده‌اند، تا مصداق «انفسنا» نباشد، گاه دلالت «انفسنا» بر برابری پیامبر و علی را انکار کرده‌اند، گاه تقدیم مفضول بر فاضل را روا دانسته‌اند تا به هر صورت آن را نپذیرند.

اشکال اول

قاضی عبدالجبار معتزلی همدانی می‌گوید: «امامت گاهی در کسی است که افضل نیست» (قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۲: ۱۴۲/۲۰).

پاسخ اشکال

گرچه در عالم خارج اشخاص مفضولی دعوی امامت داشته‌اند، اما این اثبات نمی‌کند که آنها امام حق بوده‌اند. زیرا از نظر عقل، امامت مفضول بر افضل قبیح است. اگر نصب امام را کار خدا بدانیم، خدا کار قبیح نمی‌کند و بنابراین، مفضول را به منصب امامت بر نمی‌کشد و اگر تعیین امام را به دست مردم بدانیم، آنها نیز نباید مفضول را بر فاضل ترجیح دهند؛ زیرا مجاز بودن آنها در گرو آن است که یا عقل آن را روا بدانند و یا خدا اجازه داده باشد. در حالی که نه عقل آن را روا می‌داند و نه خداوند، و چگونه خداوند آن را روا می‌داند در حالی که عقل به ناروایی آن حکم می‌کند؟ (نک: شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ۲۵۵/۲؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۵/۱؛ طوسی، ۱۴۰۵: ۴۳۱؛ حلی، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

علامه حلّی در این باره می‌نویسد:

امام باید برتر از مردم باشد؛ زیرا نسبت امام با مردم از نظر فضایل و کمالات انسانی از سه حال بیرون نیست: ۱. امام با مردم مساوی باشد؛ ۲. امام فروتر از مردم باشد؛ ۳. امام برتر از مردم باشد، که مطلوب همین است. فرض اوّل محال است؛ زیرا مستلزم ترجیح بدون مرجح است. فرض دوم نیز محال است؛ زیرا تقدیم مفضول بر فاضل عقلاً قبیح است. پس فرض سوم درست است (حلّی، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

باری، تفوه به این سخن از دانشمندی معتزلی که معتقد به حسن و قبح ذاتی افعال است، مایه شگفتی است. به علاوه، این اشکال نشان می‌دهد که آیه مباحثه افضلیت امام علی (ع) را به درستی اثبات می‌کند.

اشکال دوم

قاضی عبدالجبار همچنین می‌گوید: «بعضی از شیوخ ما گفته‌اند که علی (ع) در جریان مباحثه حضور نداشته است» (قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۲: ۱۴۲/۲۰).

پاسخ اشکال

فرض کنیم کسی، برخلاف جمهور محدثان شیعه و سنی، چنین سخن غریبی گفته باشد و به انکار یک امر بدیهی و روایتی متواتر پرداخته باشد. قاضی عبدالجبار که خود این سخن را قبول ندارد، چرا بدان تفوه کرده و برای حل مشکل خویش بدان متوسل شده است؟ در حقیقت، این ادعا نشان می‌دهد که استدلال امامیه درست است، و گرنه قاضی عبدالجبار مجبور نمی‌شد برای رد آن به انکار بدیهی روی آورد.

اشکال سوم

قاضی عبدالجبار همچنین می‌گوید:

شیخ ما ابوهاشم گفته است: پیامبر اکرم (ص) کسانی را به مباحثه اختصاص داد که قرابت نسبی با ایشان داشتند و قصد بیان هیچ نوع فضیلتی برای آنها نداشت (قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۲: ۱۴۲/۲۰).

پاسخ اشکال

۱. پیامبر اکرم (ص) خویشان نسبی دیگری، مانند عمویش عباس و پسرعمویش عقیل و فرزندان عباس، نیز داشت، که آنها را با خود نبرد. در حالی که الفاظ ابناء، نساء و أنفس جمع‌اند و اگر افراد واجد شرایط دیگری بود، پیامبر اکرم (ص) در مقام امتثال امر خدای تعالی آنها را هم با خود می‌برد (نک: شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ۲۵۵/۲).

۲. دلالت این آیه بر فضیلت همراهان پیامبر روشن‌تر از آفتاب است. بسیاری از عالمان اهل سنت، از جمله خود قاضی عبدالجبار، در همان جا و حتی افراد متعصبی چون فضل بن روزبهان نیز پذیرفته‌اند که این آیه بر فضیلت بزرگی برای ایشان دلالت می‌کند و آنچه انکار می‌کنند دلالت آیه بر امامت حضرت علی (ع) و یا افضلیت اوست (نک: قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۲: ۱۴۲/۲۰؛ فضل بن روزبهان، ابطال نهج الباطل، مطبوع در ضمن: شوشتری، ۱۴۰۹: ۶۳/۳).

اشکال چهارم

فخر رازی در البراهین می‌گوید:

ما قبول نمی‌کنیم که «أنفسنا» مخصوص به علی (ع) است، بلکه روایت شده که پیامبر اکرم (ص) خویشان و خادمان خود را نیز داخل در مباهله کردند (رازی، ۱۳۴۲: ۲۷۲/۲).

قاضی عضد ایجی و جرجانی نیز می‌گویند:

قطعاً چنین نیست که مراد از «أنفسنا» فقط علی (ع) باشد، بلکه جمیع خویشان و خادمان آن حضرت که عرفاً به منزله خود پیامبرند، داخل در معنای «أنفسنا» و مراد هستند و صیغه جمع بر چنین چیزی دلالت می‌کند (جرجانی، ۱۴۰۹: ۳۶۷/۸).

پاسخ اشکال

در پاسخ به این افراد، و خصوصاً فخر رازی، به گفته خود او در مفاتیح الغیب استناد می‌کنیم، آنجا که همچون بسیاری از راویان این رخداد می‌گوید: «رسول خدا (ص) هنگام آمدن به صحنه مباهله عبای پشمین پوشیده و حسین (ع) را در آغوش گرفته بود، در حالی که دست حسن (ع) در دستش بود و فاطمه (س) در پی پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) در پی فاطمه (س) می‌آمدند. رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه دعا کردم

آمین بگویند». امام فخر پس از بیان این روایت می‌نویسد: «اهل تفسیر و حدیث تقریباً بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند» (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸).

از این گذشته، اگر انفسنا شامل خویشاوندان و خادمان نیز می‌شود چرا خدای تعالی قبل از آن ابنا و نسا را آورده است؟ آیا انفسنا پسران و دختران را دربرمی‌گیرد ولی عموم خویشاوندان را دربرمی‌گیرد؟ پس مصداق انفسنا کسی است که از فرزند به شخص نزدیک‌تر است، نه مطلق خویشاوند؛ زیرا پیش از آن نزدیک‌ترین خویشاوند به آن حضرت، یعنی پسران و دختران جداگانه ذکر شدند.

به هر حال، این از مسلمات تاریخ اسلام است و حتی کسانی مانند ابن‌تیمیه نیز تصریح کرده‌اند که پیامبر غیر از علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) کسی را برای مباحله همراه خود نبرد.

این هم روشن است که خداوند در آیه مباحله به حضرت رسول (ص) امر می‌کند که «أبناء، نساء و أنفس» را بیاورد و رسول خدا (ص) در مقام امتثال همه کسانی را که مشمول «أبناء، نساء و أنفس» بودند، فرا خواند و با خود برد. بنابراین، کسی جز حضرت علی (ع) به منزله جان او نبود، وگرنه او را نیز فرا می‌خواند، چنان‌که «أبنا» دو مصداق داشت و آن حضرت (ص) به یکی از آن دو بسنده نکرد (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴۷۱/۱۴-۴۷۲).

اشکال پنجم

بسیاری از دانشوران اهل سنت می‌گویند: «هیچ کس مساوی با رسول خدا (ص) در فضایل نیست، نه علی (ع) و نه غیر او» (ابن‌تیمیه، ۱۹۸۵: ۱۲۲/۷).

پاسخ اشکال

ما تابع کتاب و سنت پیامبر هستیم. از این آیه و پاره‌ای از سخنان پیامبر چنین برمی‌آید که امام علی (ع) در تمام فضایل و کمالات، غیر از رسالت، همانند رسول خداست؛ و اگر این ادله نبود ما چنین ادعایی نداشتیم. یکی از آن سخنان این روایت است که پیامبر اکرم (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آنکه مانند آن را برای تو خواستم و از خدا چیزی نخواستم مگر آنکه خدا به من عطا فرمود جز آنکه به من خبر داد که بعد از تو پیامبری نخواهد آمد» (متقی هندی، ۱۴۰۵: ۴۰۷/۱۱). بنابراین، با وجود چنین نصوصی، اجتهاد در برابر نص چه معنا دارد؟

اشکال ششم

ابن تیمیه می‌گوید:

«أنفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن، نزدیکان و اقربای انسان است. آنگاه بر مدعای خود به آیاتی استشهد می‌کند که در آنها لفظ «أنفس» به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» (نور: ۱۲)؛ چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان باایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آنها بود] گمان خیر نبردند ... (ابن تیمیه، ۱۹۸۵: ۱۲۲/۷-۱۲۳).

پاسخ اشکال

در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقربا مقابله افتاده است، و بنابراین نمی‌توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقربا است. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم: ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید؛ و نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ» (زمر: ۱۵)؛ کسانی که به خویشتن و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند. در خصوص آیه مباهله نیز چنین است؛ جز آنکه در این دو آیه، «انفس» در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است، ولی در آیه مباهله - به دلیل آنکه معنای حقیقی متعذر است - مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است. یعنی امام علی (ع) به منزله پیامبر اکرم (ص) در جمیع فضایل است، نه اینکه نفس پیامبر اکرم (ص) باشد؛ به دلیل احادیث صحیحی که در این باره وارد شده است.

اشکال هفتم

آلوسی می‌گوید:

بدون تردید آیه مباهله بر نبوت رسول خدا (ص) و فضیلت اهل بیت دلالت دارد؛ اما اینکه شیعیان خواسته‌اند از آن خلافت علی بن ابی طالب (ع) را ثابت کنند، درست نیست؛ زیرا مراد از «انفسنا» علی (ع) نیست، تا گفته شود او به منزله نفس پیامبر (ص) و به خلافت سزاوارتر است، بلکه مراد از «انفسنا» خود رسول خدا (ص) است و معنایش آن است که ما خودمان را دعوت کنیم و از آنجا که در عرف، داماد را پسر می‌خوانند، «ابنائنا» شامل علی (ع) نیز می‌شود،

بنابراین، اگر اطلاق «ابن» به نوه دختری حقیقت باشد، «ابناءنا» عموم بالمجاز خواهد بود و شامل فرد حقیقی یعنی حسنین (ع) و فرد مجازی یعنی علی (ع) خواهد بود و اگر اطلاق «ابن» بر نوه دختری مجاز باشد، نیازی به عموم بالمجاز نخواهد بود؛ زیرا هر سه فرد مجازی هستند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۱/۲).

پاسخ اشکال

۱. این شبهه و توجیه در حقیقت اجتهاد در برابر نصوصی است که مراد از «انفسنا» را امام علی (ع) دانسته‌اند.
۲. با این فرض لازم می‌آید که دعوت‌کننده و دعوت‌شونده یکی باشند که امری است نامعقول؛ زیرا هیچ‌گاه آدمی خود را دعوت نمی‌کند.
۳. در صورت درست بودن این احتمال، لازم می‌آید که عبارت «انفسنا و انفسکم» در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر اکرم (ص) داخل در جمله «تَعَالَوْا نَدْعُ» است.
۴. اصل در استعمال لفظ، حقیقت است و استعمال لفظ در معنای مجازی قرینه می‌خواهد. بنابراین، اگر تردید شود که متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است یا معنای مجازی را، باید لفظ را بر معنای حقیقی آن حمل کرد. آری، اگر بدانیم لفظ در معنایی استعمال شده است نمی‌توان گفت که آن معنا حقیقی است؛ زیرا استعمال اعم از حقیقت است. حال، می‌گوییم اطلاق «ابن» بر داماد بر اساس معنای عرفی، مجازی است و نمی‌توان لفظ را بر آن حمل کرد، مگر به قرینه که در اینجا نه تنها قرینه‌ای نیست، بلکه شاهد برای اراده معنای حقیقی نیز هست؛ چون «انفسنا» در مقابل «ابناءنا» و «نساءنا» آمده است، پس منظور کسی است که به منزله جان شخص و حتی بالاتر از پسر و دختر باشد (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۴/۴۶۸-۴۶۹).
۵. به نظر می‌رسد آلوسی پذیرفته است که اگر مراد از انفسنا علی (ع) باشد، استدلال امامیه تام است و از این رو در صدد انکار آن مقدمه برآمده که خوشبختانه، چنان‌که نشان دادیم، محدثانی چون حاکم نیشابوری روایات مربوط به آن را متواتر دانسته‌اند.

اشکال هشتم

آلوسی همچنین می‌گوید:

اگر منظور شیعه آن است که در زمان نزول قرآن، علی بن ابی طالب (ع) خلیفه

بوده است، صحیح نیست؛ زیرا نزول آیه مباحله در سال نهم هجری بوده است و ایشان تا آن زمان خلیفه نبوده‌اند و اگر مراد آن است که ایشان در آینده خلیفه خواهد شد، کسی با این سخن مخالف نیست. اختلاف در بلافصل بودن خلافت ایشان است که آن را نیز باید از راهی دیگر اثبات کرد (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۲/۲).

پاسخ اشکال

به این اشکال دو پاسخ می‌توان داد که دومی دقیق‌تر از اولی و مختار ماست:

۱. ما نگفته‌ایم که «انفسنا» بر خلافت حضرت علی (ع) دلالت مطابقی دارد، تا گفته شود آن حضرت در آن زمان خلیفه نبوده است. آنچه ما گفته‌ایم این است که تعبیر «انفسنا» دالّ بر این است که آن حضرت از همه مردم برتر است؛ زیرا به منزله جان رسول خداست و پس از رحلت آن حضرت اگر امر خلافت بین او و دیگران دایر شود، او بر دیگران مقدم است؛ چون تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است.
۲. برخلاف تصور آلوسی، آن حضرت به موجب حدیث «یوم الانذار» از همان اوان دعوت پیامبر، وزیر، خلیفه و وصی ایشان بود و مانند هر قائم‌مقام دیگری حتی با حضور شخص منوب‌عنه در رتبه پس از او عهده‌دار مسئولیت‌های اوست. بنابراین، حضرت علی (ع) در همان زمان پیامبر (ص) نیز، در رتبه پس از او، بر همه مؤمنان به اسلام ولایت داشته است. این نکته از «حدیث منزلت» و «حدیث غدیر» و روایت بریده اسلمی و احادیث معتبر دیگر نیز به روشنی استنباط می‌شود. بنابراین، به تعبیر شیخ طوسی، امامت که واجب‌الاطاعة بودن و استحقاق امر و نهی داشتن است، برای حضرت علی (ع) در زمان رسول اکرم (ص) نیز ثابت بوده است (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۴/۲).

اشکال نهم

محمد رشید رضا می‌گوید:

روایات متفق است بر اینکه پیامبر اکرم (ص)، علی و فاطمه و دو فرزندش را برای مباحله انتخاب کرد. این روایات «نساءنا» را فقط بر فاطمه و «انفسنا» را فقط بر علی حمل می‌کنند. ولی مصادر این روایات تنها کتب شیعه است و مقصود آنها نیز از نشر این گونه روایات معلوم است. آنها در حد توان خویش در ترویج این مطلب کوشیده‌اند. اما واضعان این روایات، درست نتوانسته‌اند

آنها را بر آیه تطبیق کنند؛ زیرا عرب «نساءنا» را برای دختر به کار نمی‌برد، خصوصاً در صورتی که همسرانی داشته باشد. بعیدتر این است که «انفسنا» بر علی - علیه الرضوان - اطلاق شود (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۳/۳۲۲).

پاسخ اشکال

۱. خود رشید رضا تصریح کرده است به اینکه همه روایات بر حضور فقط این پنج نفر در جریان مباحثه اتفاق دارند. با توجه به این امر، ادعای اینکه مصادر همه این روایات شیعه است، بی دلیل و نامعقول است؛ زیرا این روایات در صحاح و مسانید اهل سنت آمده است و نویسندگان آنها با ذکر سلسله سند خویش آنها را نقل کرده‌اند. آیا معقول است که مسلم، ترمذی و احمد بن حنبل شیعه و یا تحت تأثیر شیعه باشند؟ این در حالی است که بسیاری از آنها به صحت این روایات تصریح کرده‌اند. باید به امثال رشید رضا گفت: «یکی بر سر شاخ و بن می‌برید!». مگر نه آنکه با قبول این ادعا اکثر کتب حدیثی اهل سنت بی اعتبار خواهد شد؟ به چه دلیل در موارد دیگر شیعه و یا فرق و مذاهب دیگر مصدر روایاتی مجعول نشده باشند؟!

۲. عجیب است که دانشمندی چون رشید رضا فرق بین «ازواج» با «نساء» را نداند. آنچه بر دختران اطلاق نمی‌شود «ازواج» است نه «نساء» و با وجود روایات صحیح و اطلاق کلمه «نساءنا» بر حضرت زهرا (س) دختر پیامبر، دیگر جای هیچ گونه تردید و شک و اجتهادی نیست؛ زیرا خود این استعمال، دلیل بر جواز استعمال است.

۳. کسی ادعا نکرده است که لفظ «نساءنا» در خصوص فاطمه (س) و لفظ «انفسنا» در خصوص علی (ع) استعمال شده است. بلکه ادعای ما این است که پیامبر اکرم (ص) با وجود اینکه همسران متعدد و خویشاوندان دیگری غیر از علی (ع) داشت، در روز مباحثه فقط فاطمه (س) و علی (ع) را به عنوان مصداق «نساءنا» و «انفسنا» فرا خواند و با خود برد.

اشکال دهم

فخر رازی در تفسیر خویش همین استدلال امامیه را از قول شیخ محمود بن حسن حمّصی می آورد و در پاسخ به آن می نویسد:

همان طور که اجماع داریم که حضرت محمد (ص) از علی (ع) افضل است، همچنین اجماع مسلمانان، قبل از وجود این شخص، بر این است که پیامبر از

غیرپیامبر برتر است، و اجماع است بر اینکه علی (ع) پیامبر نبوده است؛ بنابراین، یقین می‌کنیم که ظاهر آیه همان‌طور که درباره محمد (ص) تخصیص خورده، درباره سایر پیامبران نیز تخصیص خورده است (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۸/۸).

پاسخ اشکال

۱. فخر رازی در پاسخش به استدلال امامیه، هیچ مناقشه‌ای در دلالت آیه بر افضلیت علی (ع) بر صحابه نکرده و گویی آن را پذیرفته است و همان برای اثبات مدعای ما کافی است. بنابراین، استدلال امامیه تام است. در واقع آنچه او مورد مناقشه قرار داده استدلال امامیه به این آیه و روایت مذکور، بر افضلیت علی (ع) بر پیامبران پیشین است، که گرچه به خودی خود مدعای حقی است، در مسئله اثبات امامت بلافصل امیرالمؤمنین مدخلیتی ندارد. گرچه در همین مورد نیز او هیچ یک از مقدمات استدلال امامیه را رد نکرده است، جز آنکه ادعا کرده که اجماع مسلمانان - قبل از وجود شیخ حمصی - بر این است که پیامبران از دیگران برترند؛ و روشن است که این ادعا بی‌پایه است و چنین اجماعی هرگز نبوده است. زیرا بسیاری از عالمان امامیه - قبل از شیخ حمصی - به افضلیت علی (ع) و دیگر امامان معصوم بر همه پیامبران پیشین قائل بوده‌اند و همه آنها به این آیه استدلال کرده‌اند (نک: مفید، ۱۴۱۴: ۲۰-۲۱).

حق آن است که آن مدعای امامیه مستند به روایات متعددی است که از آنها برتری علی (ع) بر پیامبران پیشین استنباط می‌شود، روایاتی مانند حدیث تشبیه. گذشته از اینها، با دلیل معتبر دیگری نیز می‌توان برتری آن حضرت بر پیامبران پیشین را اثبات کرد و آن این است که:

الف. درجه هر پیامبری در حد کتاب اوست؛

ب. درجه امامان اهل بیت به ویژه علی (ع) در حد قرآن کریم است؛ (حدیث ثقلین)

ج. قرآن کریم برتر از همه کتاب‌های پیامبران پیشین است؛ (مأنده: ۴۸)

بنابراین، علی (ع) برتر از پیامبران پیشین است.

این استدلال از حیث صورت معتبر است و برای رد آن باید یکی از مقدمات آن را رد کرد. به نظر می‌رسد مخالفان ما نیز در صدق مقدمات الف و ج با ما موافق‌اند و برای رد آن ناگزیر باید ب را رد کنند که آن هم مستلزم جدایی قرآن و عترت و در نتیجه خلاف حدیث ثقلین است که مورد اتفاق شیعه و سنی است و از روایات متواتر است. بر طبق آن روایت، قرآن و عترت تا حوض کوثر از هم جدایی ندارند و با

هم بر پیامبر وارد می‌شوند. این بدان معناست که در عوالم دنیا، برزخ، قیامت و در همه درجات طولی، هیچ یک از درجات حقیقی نیست که قرآن واجد آن و اهل بیت فاقد آن باشند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۴/۶۶۵-۶۶۷).

با این همه، اگر از همه اینها چشم بپوشم از آیه مباحله دست‌کم برتری علی (ع) بر سایر اصحاب پیامبر را می‌توان استنتاج کرد که ظاهراً فخر رازی در این موضع با آن مخالفتی نداشته و همین، به شرحی که گذشت، برای اثبات امامت بلافصل آن حضرت کافی است.

نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته دست‌کم سه نکته به دست می‌آید:

۱. دعوت پیامبر اکرم (ص) از هیئت مسیحی نجران به مباحله دلیل آشکار حقانیت دعوت پیامبر اکرم (ص) است. زیرا پیامبر دروغین نمی‌تواند مخالف خود را این‌چنین به مباحله و ملاحنه دعوت کند.

۲. همراهی انحصاری علی (ع)، فاطمه زهرا (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) با پیامبر اکرم (ص) جهت انجام مباحله، بر برتری آنها دلالت روشن دارد. زیرا اگر افراد دیگری هم‌رتبه با اینها در میان مردان و زنان و فرزندان منسوب به پیامبر و اصحاب او وجود داشت، پیامبر اکرم (ص) حتماً آنها را برای مباحله همراه خود می‌برد.

۳. از برتری علی (ع) بر سایر اصحاب به حکم عدالت و حکمت و نیز به حکم اوامر الهی در قرآن کریم نتیجه می‌شود که رهبری و خلافت امت اسلامی پس از پیامبر اسلام (ص) باید از آن برترین افراد، یعنی امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) باشد. زیرا به موجب این آیه علی (ع) چونان خود پیامبر اکرم (ص) است، و هر کس چونان خود پیامبر (ص) باشد، برترین انسان پس از پیامبر اکرم (ص) است و به همین دلیل با حضور او احدی شایسته رهبری امت اسلام نیست، همان‌طور که با حضور خود پیامبر (ص) کسی دیگر شایسته رهبری نیست.

منابع

قرآن کریم.

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۸۵). *منهاج السنة النبویة*، ج ۴ و ۷، بیروت: دار الکتب العلمیة.

ابن جوزی (۱۴۰۷). *زاد المسیر*، ج ۱، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.

- ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۵). *الإصابة في تمييز الصحابة*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حنبل شیبانی، احمد ابن محمد (۱۹۹۱). *المسند*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰). *الطبقات الکبری*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عجیبه (۱۴۱۹). *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، ج ۱، تحقیق: حسن عباس زکی، قاهره.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور (۱۴۱۶). *لسان العرب*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاريخ الاسلامی.
- ابن هشام (بی تا). *السیره النبویة*، ج ۱، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ ثلبی، بیروت: دار المعرفة.
- ابو حیان آندلسی (۱۴۲۰). *البحر المحیط فی التفسیر*، ج ۳، بیروت: دار الفکر.
- أبوریة، محمود (بی تا). *أضواء علی السنة المحمدیة*، الطبعة الخامسة، نشر البطحاء.
- ألوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸). *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، ابوبکر (۱۴۱۵). *دلائل النبوة*، ج ۵، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- _____ (۱۴۱۲). *السنن الکبری*، ج ۷، بیروت: دار الکفر.
- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۱۸). *سنن الترمذی*، ج ۴ و ۵، بیروت: دار الفکر.
- ثعلبی، ابواسحاق (۱۴۲۲). *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۴۰۹). *شرح المواقف*، ج ۸، قم: منشورات الشریف الرضی.
- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵). *احکام القرآن*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *تسنیم*، ج ۱۴ و ۱۸، قم: مرکز نشر اسراء.
- حاکم نیشابوری، محمد (۱۴۰۰). *معرفة علوم الحديث*، بیروت: منشورات دار الآفاق الحديث.
- حسکانی، عبیدالله (۱۴۱۱). *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، ج ۱، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا). *تفسیر روح البیان*، ج ۲، بیروت: دار الفکر.
- حلبی شافعی، ابوالفرج نور الدین علی (۱۴۲۷). *السیره الحلبيّة*، ج ۳، بیروت: المكتبة الإسلامية.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۵). *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: مؤسسة الامام الصادق (ع).
- _____ (۱۴۰۷). *نهج الحق و كشف الصدق*، قم: دار الهجرة.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۴۱۷). *معجم البلدان*، ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- دورقی، أحمد بن إبراهيم (۱۴۰۷). *مسند سعد بن أبي وقاص*، حققه وخرج أحاديثه: عامر حسن صبری، بیروت: دار البشائر الإسلامية.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰). *مفاتيح الغيب*، ج ۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۴۲). *البراهین در علم کلام*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق: دار العلم الدار الشامیة.
- رشید رضا، محمد (۱۴۱۴). *المنار*، ج ۳، بیروت: دار المعرفة.
- زندندی الحنفی (۱۳۷۷). *نظم درر السمطین*، [بی جا]: [بی نا]، چاپ اول.

- زمخشری، ابوالقاسم محمود (۱۹۶۰). *اساس البلاغة*، دمشق: دار الشعب.
- _____ (بی تا). *الفاتح*، ج ۱، تحقیق: محمد البجاوی - محمد أبو الفضل إبراهيم، بیروت: دار المعرفة.
- _____ (۱۴۰۷). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، ج ۱، بیروت: دار الكتاب العربی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۰). *تفسیر سورآبادی*، ج ۱، تهران: فرهنگ نشر نو.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، ج ۲، قم: مکتبه المرعشی، چاپ اول.
- شافعی، محمد بن طلحه (۱۲۸۷). *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، به خط: رضا دامغانی.
- شریف مرتضی (۱۴۱۰). *الشافعی فی الامامة*، ج ۲، تهران: موسسه الصادق (ع).
- شوشتری، نورالله (۱۴۰۹). *احقاق الحق وازهاق الباطل*، ج ۳، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، الطبعة الاولى.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۴). *فتح الغدير*، ج ۱، بیروت: دار الکلم الطیب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، بیروت: دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۲). *تلخیص الشافی*، ج ۱ و ۲، قم: انتشارات المحبین.
- طوسی، نصیرالدین محمد (۱۴۰۵). *تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل*، بیروت: دار الاضواء.
- قاضی عبدالجبار (۱۳۸۲). *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، ج ۲۰، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- متقی هندی، علاء‌الدین (۱۴۰۵). *کنز العمال*، ج ۱۱، بیروت: موسسه الرساله.
- مظهری، محمد ثناء الله (۱۴۱۲). *التفسیر المظهری*، ج ۲، قسم ۱، پاکستان: مکتبه رشديه.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). *مصنفات الشیخ المفید*، ج ۲ و ۷، قم: کنگره شیخ مفید.
- _____ (۱۴۱۴). *تفضیل امیر المؤمنین (ع)*، بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
- میبدی، رشیدالدین (۱۳۶۱). *کشف الاسرار*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- نیشابوری، نظام‌الدین حسن (۱۴۱۶). *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). *صحیح مسلم*، ج ۷، بیروت: دار الفکر.
- واحدی نیشابوری، علی بن احمد (۱۴۱۱). *اسباب نزول القرآن*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۱۵). *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، بیروت: دار صادر.